



۲۰۷۳۸۷





هو الله تعالی شأنه العزیز

ساوه از معارف امکنهٔ ایران و از مشاهیر بلدان این مملکت است در تواریخ و سیر
کتب صحیحهٔ معتبره اسم او را از ابتدای ظهور اسلام نوشته‌اند و از جملهٔ شهرهای کهنه و قدیمه است
چون یکی از غرایب وقایع و عجایب حادثاتی که در شب ولادت باسعادت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه
و آله و سلم اتفاق افتاد خشکیدن دریاچهٔ ساوه و جریان رود سماوه است بر آنچه
در کتب تواریخ و غیره حالات آنجا ضبط و ثبت است بخصوص در تاریخ خمیس که
از بناها و بنای آنجا و از همه اسم سرچشمهٔ دیگر ذکر شده و بعد از اسلام از آن آثار قدیم
و اساس قدیمه که داشته بعضی آثاری و آثاری باقی بوده ولی بلوکات آنجا در هر دوره
و هر عصر معمور و آباد بوده تا زمان سلطان ملکشاه سلجوقی طرح شهری از نو انداخته شد
مجددا کمال آبادی را به هم رسانیده بود در زمان شورش چنگیزخان چنانکه معروف است که اهالی آنجا را از
بعد از رفتن قتل کرده و بناها و آثار آنجا داشته از بس خراب کرد و ... باسم الرئیس
آن قلعه که اکنون قدری از آثار آن باقی است تعمیر کرده و در ایام سلاطین صفویه کمال آبادی را
به هم رسانیده بود و مسجد عالی از بناهای شاه طهماسب است و چند مسجد دیگر و حمامات است و هم

از بنا

از بناهای آن زمان است اکنون هست و عمارات و بناهای عالی در بلوکات آنجا بعضی
و در ایام پادشاهی که اشرف افغان چندی در آنجا محصور بود بعد از کشته شدن و فرار
اشرف جمع کثیری از معارف را مقتول و باقی مانده‌ها را کوچانیده بعضی از آنها را بعد
چون قورخانهٔ سلاطین صفویه در ساوه بوده است بجهت آنکه با روطاوه کمال خوبی داشته اعتبار از
داشته و بجهت آنکه اهم بود بعضی از اسباب دیگر در آن تعداد این حیث در آنجا اتفاق
افتاد بعد از آن دیگر روی آبادی ندیده و حکام هم بعد از آن در آنجا حلول نکرده
همت را به هدم آنجا منحصر کرده حتی خانه‌های عالی معتبر را مخصوصا خراب کرده آجرهای
آنها را به جاهای دیگر حمل و صرف کرده از غرایب وقایع آن است که بعد از آن همه
خرابی که بر آنجا وارد آمد تفصیل خرابی آخر او است که در دولت علیهٔ قاجار
کل ساوه را جزو مملکت و رعیت از کجا جزو رعیت محسوب نموده و آنجا را به بعضی بخشیده
و کان لم یکن انگاشته و دولت را به همین ... که در ایام خاقان مغفور ... چاپارخانه
از ساوه بود حکومت آنجا را به اسمعیل شاهزاده کان ... از ارکان دولت و الکا
منهدم الاساس و آثار که بطایفه ... سالکین آنجا ... مجمع دارد قریب بابل

هر نوع سلوک و رفتاری که در اینجا خواسته شده که غرضشان این بود که بکار تسمی
از سادات باشد حتی راه و قوافل را از سادات مسدود و عابرین سبیل را ممنوع منعقد [?] را
قرغن که بعد باسم سمنان و کاشان و اردستان میشود در چهل سال اول دولت
خاقان مغفور جنت مکان محمد شاه گرفته یکنفر از اهل سادات اینجا در تمام مملکت
اگر سراغ میکردند که کسی بخیال تحصیل شهری رفته یا بهوای تجارت یا آرزوی نوکری را
ابتدا فراهم آورده اند از هر اراده مانع خیال او میشدند بجز مرحوم والد و در به نفر از
بستگان او هیچکس راه داد اگر که رابطه بود ولی برای بعضی این کسان بر خلاف و در هم
جوار اهالی سادات متصدی کارهای خطیر بوده اند نهایت کسی بجز یکنفر
بمقام بلندی از راه نوکری یا جهتی از جهات دیگر از علم و غیره ترقی داشته باشد
یا انها را بجای راهی باشد یا تشنگی ساکت آنها شده با آنکه اهالی آنجا
استعداد و کیفیتی است که بتوان بجز بر فن آورد که ربط سیف و قلم را باهم جمع کرده و حاضر
و در جمع خدمات دولتی رسیده و لیکن چون نهایت از قراری که نوشتم بختشان از آنکه
روی یافته و بی نشانی از ایشان ز در یافته از آداب و رسم معاشرت بکلی عاری و هموار [?] تری
دور

نقوش که از هر قسم لازم جزو سادات و از بلوکات آنجا حساب شده است چه در دولت
و جاهای دیگر متصدی کارهای خطیر میباشند و دخیل هر کاری از کارهای
دولت و غیره هستند اهالی سادات در هر تکیه و هر جا به سال یکنفر فراش از ارک
دخیل کاری نشده. بعد از ارتحال خاقان مغفور که سلطنت شاهنشاه مبرور رسید سادات را
با کوهها داده تقسیم شد که جزئی اثری هم نگذاشتند هم که بعد در لام حکومت با کوهها
اب توپخانه و قاطرخانه را با کل مع بزرگ کامی بسته و ظلم و خرابی و تعدی را
بجائی رسانیده که قریب هزار در خانه از یکنفر و اهالی سادات باطراف و اکناف و بلاد دور افتاده
و در این حالت جا دیده نه هر کس در اینجا حکومت کرده یا جهات یا القاب تاراجی
ظلم و بدعت بعد از آنها بالاتر است باین حکومت آنجا بر سر آنها که خرابی از جرات [?]
افزودند اگر شرح احوال همه با بها و حکام که در این حالت در سادات حکومت کرده اند
نوشته شود تفصیل به اخواهر [?] کرد و همین قدر مختصری از آنها که مجتهده [?] تا حیه
و یکی را او نوشته میشود باقی را به همین قسم قیاس باید کرد از اهل سادات دیده روزانه
سادات در این سال که مشغول تشنجی است که بقصبه و نه بلوک

و من حیث المجموع نه بلوک را ساوجبلاغ گویند در شمال قصبه بلوک زرند است خاک آن
شهریار متصل است شرقاً بای جنوب بلوک جعفرآباد است که اتصال بخاک قم دارد
در جنوب و مغرب بلوک مزدقان است که بخاک همدان متصل است و در مغرب
و شمال خرقان است که بعضی از دهات آن بخاک قزوین متصل است
و خاک ساوجبلاغ تخمیناً چهل فرسخ مربع است چهار طایفه در خاک ساوجبلاغ ساکنند
و سکنه آنخاک خارج از این چهار طایفه نیستند خلج بغدادی بیات و شاهسون
و قریب سه هزار نفر نوکر الحال خاک ساوجبلاغ دارد از پیاده و سوار از شاهسون چند هزار نفر
از ایلات ایشان اهل و عیال آنها و غیره در خاک ساوجبلاغ ییلاق و قشلاق دارند اگرچه شاهسون از
ظلم این قسمت از حکام منظم گرد ولیکن اگر توجهی بآنها شود باز زیاد خواهند شد
هوای قصبه و توابع گرم است بلوکات آنجا هم سردسیر و هم گرمسیر دارد چنانچه اگر قسم قسم میوه
سردسیر و گرمسیر در آنخاک هست انار و انجیر آنجا در کمال خوبی و فراوانی است
آبهای آنخاک شیرین و گوارا است بخصوص آب رودخانه مزدقان که بقصبه آمده
زراعات آنخاک را در زمستان مشک کنند سهمی گوارا و سرد است همانطور آن انتصور نمی‌شود
کهم

که هم خاک ساوجبلاغ در کمال خوبی و مرغوبی است در بعضی از دهات جعفرآباد اگر آب
خواسته باشند برنج و غله گوجه و عمل ساوجبلاغ خوب مشغول شوند از خاک ساوجبلاغ عمل می‌آید
این خاک از خاکهای ایران عمل می‌آید ولی بی‌توجهی و بی‌اعتنائی کرد که خواهد بود
چنین خاک مستعدی آباد شود تا در سنه ماضیه که حکومت الصفحات
جناب آقای معتضد الدوله قرار گرفت از بابت خوبی فطرت و ملکی
حاجی آقای قزوینی و طهماسب خان هم و میرزا کمال الوزراء در ساوجبلاغ
ظلم و تعدی و هرز رعیت را بیکار ساختند که هم آرزوی بیابان کوه و جنگل را گرفته
و بابای استطاعتی خیال برگردیدن جمع را متفرقه بأطراف و بلاد دیگر رفته
شدند و این میرزا کمال بیچاره سال بعد چهل سال از بی‌کفایتی و بی‌فطرتی
در آنخاک خرابی کرد شرح احوال آن است که در ایام شاه مرحوم در پیش علاءالدوله خان
ماکو نوکر بود علاء اشرف خان در اواخر سلطنت شاه مرحوم در زنگان حاکم شد
از سوء رفتار و بدی کردار این میرزا کمال اهل زنگان به علاء اشرف خان شورش کردند
آن حکایت از معارف و حکایت از قراری شخص معین شد چهار هزار نفر از اهل زنگان

چند روز متوالی با این سرزا به کمال در خلوت خدمت کند بعد از آن لا ایام در مسجد و

منتصه بی هیچ کاری نشد و از صدمه این قضا اگرچه بجهه او درد حجت نبود صاحب

سی مرض از امراض چه سقوط اسنان و هزال و برص و بحر و عذیوط و قرح قصبه ریه

و شوصه دائمی و ادرار خونی و ذرب و عنبی و ثولول و ادرار لقمی و علل اطفاء و اشغاح و صابع

و صنان و ناصور و بواسیر و سحج حلق و مشی و برش و خیلال و ملخیه و حکه و جرب و برد

و بحر و الضاق و شتره و سعفه شهری باشد کرده و اغلب اوقات در گوشه و کنارهای

دار الخلافه با تسلف و اسکلاش روز کار مسکینه را نبه و آرزوی داشتن نان و پنیر

و خوردن غذای سیری داشت بجهه او ممکن نشد تا روز کار رو صیتی بخید او داد

منشی خان اعتضاد الدوله بسکو سرتی بر ارسال کم شد کلبه پست سکا کرایه و سال

کسانی عاریه کرده بر کمر بست و خودی نگاشتگان ایشان رسانید و جمعی ساده بیل

بدون اطلاع احدی مقطعه کرده برداشت تا رقعه را الی اسمان طلوع شد با درسته نفر

از معدن پاره و خود ساز ابهلیسید و غلامخشی و پول سکه به و عرضه چی شیند

ساز شی که در هفت ماه و ثبت و ده هزار تومان خراب و اجحاف و تعدی کرد

الحرو الحمد ۸

و اعتضاد الدوله را هیچ چه اطلاعی نبود و هزار افراد از قدرت تعدیات ایشان هزار آیه کلاه آیه

بعد از سه ماه که این شنیده و جمعی رحمات کشته خرابی و حتی بیشها ی او را بر بوالان غلانات

و محقق کرده از آنجمله قریب سیصد و پنجاه خود ارزش شده که از بندر خاکه را

نگاشته بود و این قصه واضح و آشکار که دیده این بوعلی که دیوان سنه

ابدال صفحات و ستاله و محو اکنچی پاریال را دیده بود

ارباب آگاه همه عملی از این انصاف است که صنعه تاب بال

در دولت قاجار و غیره خرابی زمملکتی وارد شده هم هیچکس خان آگاه نگارد

هر اشنیدن بازهمین قدر از آن که باقی مانده حال استعداد در با براز کار

داشته باشد هر رعیتی رحم اینها کنده که بار کاری مانده و لکها منهدم شده

ولی اگر بخت اهالی ساده از خواب بی خاسته شود من حیث المجموع امور

الصفات تفویض نگاشتگان کار نواب اجل اشرف اعتضاد الدوله خداوند کار اعظم

افخم اکرم کرده و بعضی بلد خطبات در آنالی اینکار شده و لقاعده رعیتی شود و طرح حکومتی

به نظر حکومتهای ارسال در اینکار طرح نه رخنه شود کمال منفعت را میتوان ارائه نمود

در کمال آبادی را هم پیدا کنند ولی توجه و دلسوزی لازم دارد به جمع آوری مالیات

در هیچ جا منحل نشود و اگر دولت اطلاع پیدا کند در چه قسم از قدیم و جدید بابات

فراهم آورده [illegible] قرار داد و دولت [illegible] ناچار از جای تعجب خواهد بود در صورت

اگر حکومت از فصاحت [illegible] کماشتگان آنچه کار باید و [illegible] از منافع حاصل ببرند

در آنجا خرج کنند به [illegible] بر دو سه خواهد شد اگرچه به نجیب ایران

و در میان ایران آنچه [illegible] شکی است [illegible] داشته باشند

بار از بابت اینکه ملکه شود باید بعضی از مطالب را نوشت چاره غیر از این [illegible]

نصیب [illegible] اگر طلق بر خواند / چنان [illegible] آتش چو نفط آید [illegible]

یعنی [illegible] اصلاح [illegible] خواهد کرد / چنانکه شاهدی [illegible] خواهد بود

ولی توجه و همت و [illegible] مواظبت کماشتگان دولت والله روحی فداه

اصلاح همه خرابی که [illegible] خواهد کرد و از هر بابت فراغت و آسوده [illegible]

[illegible] خواهد شد ! تا تقدیر بعد از چه کند و چه از پرده برآرد

[illegible] شهر [illegible] و شهر [illegible]